



دخمه شاپور اول

بقلم مدیر مجله

در اوایل اردیبهشت گذشته وزارت داخله در اثر راپرت والی فارس بوزارت معارف نوشته بود - : « مجسمه سیروس در شهر یازارکاد منصوب شده و مجسمه شاپور که نزدیک کازرون و تا شیراز بیست فرسنگ مسافت دارد در غاری نصب گردیده است که عجالة با کمال تأسف بصورت تأثر آوری مبدل شده . نظر باینکه این مجسمه هاحقیقة از یادگار های پر قیمت و از مفاخر ایران است . چنانچه از طرف اولیای دولت توجه مخصوصی برای حفظ آن دو نشود محتمل است که بر ضایعات آثار مملکت افزوده شده و این وسائل افتخار معدوم گردد . این است که استدعا مینماید برای حفظ و صیانت مجسمه های مزبور و مزید اکتساب مباحثات و افتخار از طرف دولت اوامری صادر گردد که این آثار ذیقیمت و پر عظمت محفوظ و در معرض نمایش و استفاده نظر عمومی قرار داده شود »

وزارت معارف در اثر این راپرت به نویسنده این سطور امر نمودند که در اثناء مأموریت خود بطرف جنوب بغار شاپور رفته و نسبت باوضاع و احوال مجسمه شاپور و حفظ و نگاهداری آن تحقیقاتی بنماید . برای کسی که عاشق آثار قدیمه وطن خویش است این

پیش آمد فرصت مغتنمی بود و از صمیم قلب انجام این خدمت را استقبال نمود و از اینکه بتماشای آناری که دست طبیعت و انگشت صنعت متفقاً در دل صخور صما از قرنها بجای گذاشته‌اند موفق میشوم از دل و جان خرسند و شادمان شدم .

دوشنبه ۲۲ خرداد مقارن ساعت شش بعد از ظهر يك اتومبیل سفری از قصبه کازرون بیرون آمده بعزم زیارت دخمه شاپور اول حرکت نمود ابتدا در جلگه خشک ولی پر خار و خشک کازرون که بوته‌های کنار (سدر) غالب سطح آنرا احاطه کرده بود قطع طریق نموده سپس راهرا کج کرده بطرف شمال غربی پیش میرفت و نیمساعت از شب گذشته طلوع ماه مقارن ورود ما بصحرای خرم و شاداب شاپور منظره را تغییر داد در معبر ما غالباً نهر های پر از آب که از رودخانه شاپور منشعب می شد و همه جا زراعتهای دهات حاصلخیز آن ناحیه را مشروب مینمود واقع شده بود .

نزدیک به دو ساعت از شب گذشته بود که اتومبیل ما در برابر خرابه‌های شهر شاپور قدیم که در دامنه کوه شمالی واقع شده توقف نمود از میان ابنیه و آثار قدیمه آن شهر ویران که همه از کج و شنک بنا شده و اکنون به تلهای سنگ مبدل گشته میگذشتیم . شب، سکوت، بیابان، هیولای پر وحشت خرابه‌ها محرك احساسات و عواطف قلبی گردیده و هر قدم که مجبوراً از فراز تل خرابی یا دیوار منهدمی بر میداشتیم افکار و هوا جس غم انگیزی در دل زنده می شد این شهر بزرگ که چهارصد سال قبل از هجرت یکی از مراکز مهمه عالم متمدن بوده : جسد مانی صاحب ارزنگ را

بدروازه خود آویزان دیده ! هزار ها اسراء رومی و عرب در زندانهای خود محبوس کرده ! شاپور اول فاتح ارمنیه و نصیبین و اسیر کننده والرین امپراطور روم در آن اورنگ جلال متمکن گشته ! و در برابر هجوم لشکر عثمان بن ابی العاص نقفی سردار عرب مقاومتها نموده ! بالاخره تا اواسط سلطنت سلاجوقیان رونق و شکوه خود را از دست نداده ! همه این حوادث تاریخی پی در پی از خاطر میگذشت و با دیده حیرت مشاهده می شد که اکنون چگونه به تلهای سنک و خاک مبدل گشته : عنکبوت در آن پرده داری میکنند و بوم هر شام آنجا نوبت میزند !

كان لم يكن بين الحجون الى الصفا ايسس ولم يسمر بمكة سامر

شعاع چراغهای قلمه شعاع السلطنه که منزل و آرامگاه شب ما بود رشته خیالات را منقطع ساخت قبلا دستور داده شده بود که برای توقف ما در آن قریه که بانار قدیمه شاپور چندان مسافتی ندارد منزل و مأوائی تهیه شود تا آنکه بتوانیم قبل از طلوع آفتاب بمقصد برسیم چه در این فصل که آفتاب نزدیک بمدار رأس السرطان است از سه ساعت قبل از ظهر بقدری این نواحی گرم میشود که صعود بگوهرهای آن در دل روز ما فوق طاقت میباشد و بایستی سحر گاهان که هنوز آفتاب بر صخره های کوهستان نتابیده و نسیم صبح مجال تنفس میدهد آن وادی پر حرارت را طی کنیم و قبل از آنکه خورشید به نصف النهار رسد بمنزل معاودت نمائیم . بهمین سبب شب را در آن قریه که از غار چندان دور نیست توقف نمودیم

حرکت طولانی در هوای آزاد . منظره ماهتاب صدای ریزش آب .

جریان نسیم بقدری برای اعضاء خسته ما مفرح بود که بمجرد ورود خستگی رفع شده شام گوارائی در پشت بام قلعه صرف کرده فوراً به بستر رفتیم شب جز دو دفعه زلزله که یکی نسبتاً شدید تر بود و ما را از خواب بیدار نمود حادثه دیگری روی نداد و چون این ناحیه در منطقه زلزله واقع شده است در اثناء سال چندین مرتبه این اتفاق روی میدهد و اهالی بان عادت کرده برای آنها امر خارق العاده نیست سه ساعت بعد از نصف شب از خواب بر خواسته رو براه نهادیم. این قسمت از سیاحت دیگر با اتومبیل انجام پذیر نیست. چون باید از کوه و دره عبور نمود لذا چند اسب راهوار که از طرف مأمورین محلی برای مسافرت ما تهیه شده بود حاضر نمودند. هنوز ستاره ها در قبه نیلگون میدرخشید که جمعیت ما براه افتاد....

در طرف شمال غربی جلگه شاپور تنگی واقع شده که بر فراز قله شرقی آن آثار خرابه قلعه قدیمی که اهالی بومی آنرا قلعه دختر میگویند هنوز نمودار است این قطعه که استخری در کتاب خود ایام آبادی آنرا مشروحاً وصف کرده ارك سلطنتی و جایگاه پادشاه ساسانی بوده است در میان آن تنك که به « تنك چکان » یا « چوکان » موسوم است رود معروف شاپور عبور مینماید سرچشمه این رود از کوهستان های شمال غربی (کوهمره نودان) بر خواسته و در میان تنك چشمه بزرگی با اسم « چشمه ساسان » بان ملحق میشود و رود عریض وسیعی را ایجاد مینماید که تمام مزارع شاپور را مشروب ساخته سپس بلوک خشت را نیز سیراب نموده بعد در دشتستان به رودخانه دالکی متصل

شده و بنام رودخانه «زیراه» بخلیج عجم میریزد.

در مکانی که در قله شرقی و غربی بیکدیگر نزدیک شده و در دامنه کوه آن که قلعه قدیمی شاپور جای دارد نقوش تاریخی شاپور بر صفحه های سنگ حجاری شده است. این نقوش شش مجلس است که دو فقره آن در کوه شرقی و چهار مجلس آن در کوه غربی واقع شده و رودخانه از وسط این دو کوه میگذرد. وقتی که از جلو نقوش کوه شرقی عبور مینمودیم هنوز هوا بقدری روشن نشده بود که بتوان آنها را درست تشخیص داده تماشا کنیم ناچار مشاهده آنها را بوقت مراجعت محول نموده پیش رانیدیم.

قریب بدو فرسخ در میان آن وادی طی طریق نموده همه جا از کنار رودخانه که از دو طرف درختها و بوته های وحشی سواحل آنرا احاطه کرده بود میرفتیم و از تماشای منظره آن دو کوه که سطح آن با بوته های بادام کوهی و بنه (شاتلانقوش) و سایر نباتات بیابانی مستور بود لذت میبردیم. رفته رفته فاصله مابین آن دو کوه وسعت یافته و در طرف شرقی بصورت نیمدائره (اهمیتاثر) بسیار بزرگی در آمد و مقارن طلوع آفتاب بدهی رسیدیم که در کنار رودخانه جای داره. این نقطه آخر سیر ماست در این جا باید بقله کوه صعود کنیم. طی این مسافت با اسب محال و ناچار پیاده باید از آرام بگذریم. اسبهارا با مستحفظین در آنجا گذاشته و ساعت هفت قبل از ظهر بود که با یک نفر بلد و یک نفر نوکر که حامل چراغ و دوربین عکاسی و لوازم چای بود دور نمای مغاره را در نظر گرفته رو برای نهادیم.

در قله کوه غربی از پائین چندین دهنه غار بنظر میرسید و همین تعدد آنها باعث گمراهی بعضی از سیاحان فرنگی شده است که در اوایل

قرن نوزدهم تا اینجا آمده ولی بغار حقیقی راه نبرده‌اند. از دامنه تا غار بنظر نزدیک مینمود ولی بقدری راه مشکل و عبور از آن صعب و پر از خار و خشک و بوته های وحشی بود که قطع آن در کمتر از يك ساعت ممکن نشد همه جا با فراز و نشیب های تند دست بگربان و بر خار بیابان که ما را بساط پرنیان مینمود پای کوبان رفتیم تا شش ساعت قبل از ظهر راهنمای ما وصول بمقصد را اعلام نمود!!

مشکلات ما هنوز پایان نرسیده در برابر ما کمری از سنک خارا نمودار گردید بارتفاع پنج یا شش ذرع که بایستی با دست و پا بر آن صعود نمائیم یکی از همراهان که عادت بکوه نوردی داشت قبل از ما خود را ببالا رسانیده و ما را یاری مینمود عبور با کفش و کبوته از روی آن سنگهای صاف عمودی کاری خطرناک بود ناچار کفشها و معمولات خود را با طناب ببالا فرستاده و خود با پای برهنه بر آن دیوار سنگی صعود نمودیم بهر زحمت بود از پرتگاه گذشته بالاخره وارد غار شدیم.

از پیشانی غار تا قله کوه يك طبقه از سنک خالص بارتفاع متجاوز از دوست ذرع قرار گرفته و در زیر آن شکاف عریضی که تقریباً ۱۲ ذرع ارتفاع و سی و پنج ذرع عرض دارد مدخل غار را تشکیل میدهد. همینکه وارد آن شکاف شدیم ابتدا از فرط تاریکی و سیاهی چیزی نمودار نبود چون اندکی پیش رفتیم تخته سنک عظیمی در وسط ملاحظه کردیم که بارتفاع یکذرع و بقطر دو ذرع و نیم از سنک سطح غار تراشیده شده این تخته سنک پایگاه و کرسی مجسمه معروف است از يك ضلع آن سنک دیگری نمودار بود که چون پیش

رفته و دقت کردیم پاهای شکسته مجسمه شاپور بود که سرنگون ر معکوس بجاك افتاده سر و تاج و يك قسمت از تنه در گودالی که از ضربه سقوط آن ایجاد شده بود فرو رفته و پاهای خرد شده هنوز بیکطرف کرسی تکیه داشت .

در روی کرسی دو پا با کفش که قدهای مجسمه و از گونه است هنوز موجود و تقریباً سه گره طول هر کدام بود این دو پا بانضمام يك نقطه که نوک شمشیر مجسمه بوده است تنها چیزی است که از آن پیکر حجری بر روی سنك باقی مانده .

این یگانه مجسمه که در ایران از ازمینه باستانی وجود دارد بوضع ناگوار و فجیعی سرنگون افتاده که بیننده را متأثر میسازد بازوی چپ آن از وسط قطع شده و بازوی راست از کتف تماماً خرد و متفرق گردیده . قسمت بالای سر و تاج در خاک فرو رفته - پاها نیز یکی از زانو و دیگری از ران در هم شکسته بینی و چشمها خرد و معیوب شده است . شباهتی که ما بین این صورت با صور مختلفه شاپور از نقوش پائین و غیره موجود است مسلم داشته است که این مجسمه شاپور اول پسر اردشیر بابکان دومین پادشاه ساسانی و بانی شهر شاپور میباشد .

از مشاهده طاق غار که در محاذات مکان مجسمه واقع بوده بخوبی ظاهر میشود که آن شاهکار صنعت از بالا و پائین هر دو بغار متصل بوده یعنی ابتدا يك ستون حجیمی از سنك خالص در آن وسط جای داشته که بحکم پادشاه آنرا تراشیده و بصورت او در آورده اند . طول قامت آن تقریباً پنج زرع و عرض ما بین دو شاه دو زرع

طریل کلیه تقریباً ده گره است. از حیث ظرافت حجاری آن قابل تمجید ساده ولی متناسب و قشنگ پرداخته شده بر سر تاجی دارد که قسمت بالای آن که به سقف متصل بوده نا تراشیده و تا صاف است و در زیر آن مرغوله زلفها آویزان که جمدهای پیچ در پیچ آن مانند گلهای قشنگ در روی شانه ها پربشان است سبیلها و ریش نیز جمده و با کمال ظرافت حجاری شده است. بر دور کردن کردن بندی آویزان. و در قسمت علیای بدن نیم تنه بلندی پوشیده و در پا شلوار کشادی دارد شمشیرش از طرف چپ بجمایلی که از کتف راست میگذرد آویزان بوده و آن حمایل را کمر بندی از طرف چپ قطع نموده و با يك نوع نوار قشنگی آنرا در کمر گره زده .

بعد از تماشای مجسمه دو مسئله در فکر انسان طرح میشود - :
 اول آنکه آن پادشاه بزرگ در دل این غار وحشی و کوه مهیب برای چه مجسمه خود را ساخته است ؟ دوم آنکه علت و سبب سقوط آن چه بوده است ؟
 جواب هیچکدام معلوم نیست ولی هرگاه به حدس و ظن وزن و مایه بتوان داد میتوان گفت شاپور اول که از پیروان متعصب مذهب زردشت بوده این غار را برای دخمه خود انتخاب نموده و خواسته است که در پهلوی جسد عنصری مجسمه حجری خود را نیز قائم نماید تا نماینده از کالبد حیوانی وی بعد از فنای آن باقی بماند . از تأمل در تخته سنگ مربعی که کرسی مجسمه است این نکته نیز مشاهده میشود که پاهای مجسمه در وسط حقیقی آن سنگ نیست بلکه اندکی در طرف راست قرار گرفته و در طرف چپ مکان وسیعی باقی مانده که ممکن است تصور

نمود آن مکان برای این بوده که جنازه پادشاه را پهلوی مجسمه روی آن سنگ قرار دهند.

اما علت سقوط آن - : لرد کرزن Curzon در جلد دوم کتاب خود علت افتادن مجسمه را یا حدوث زلزله که در آن نواحی دائماً روی میدهد و یا بالاخره دست تعصب مهاجمین عرب در موقع حمله بایران حدس زده. پرفسور هر تسفلد بنگارنده میگفت که ممکن است نقل طبقه صخری که از فوق بر سقف غار فشار میاورد آنرا در هم شکسته باشد. بومیان دهات آن ناحیه افسانه عجیبی برای خرد شدن آن طرح کرده میگویند « جوانی که لاف شجاعت و دلاوری میزد برای اثبات پر دلی خود نیمشبى بانمکان سهمناک رفت و چون میخواست علامت را میخى بر زمین بکوبد. از شدت وحشت بر دامن قبای خود کوفت چون خواست بر خیزد نتوانست از فرط بیم و هراس در پای مجسمه افتاده جان داد صبحگاهان برادرش آن هیكل سنگى را قائل او دانسته از روی حس انتقام آنرا در هم شکست و از پا افکند !!! »

از ملاحظه استحکام سنگها و اتصال آن از بالا و پائین به صخره های کوه خیلی مشکل است که عوامل طبیعی موجب سقوط آن شده باشد. بلکه میتوان یقین نمود که اراده بشری از روی عمد و اختیار آنرا باین صورت فجیع درآورده و بتخرید کردن دستها و پاها قانع نشده چهره و بینی آنرا نیز معیوب کرده.

دست انسان که هزار و هفتصد سال قبل در این وادی ویرانه و در دل ابن صخور صما یکی از نمایس شاهکار های خود را بمعرض ظهور درآورده است همان دست نیز آنرا در هم شکسته و نهدم ساخته !!! پس از تماشای آن پیکر واژگون نظرها متوجه اطراف کردید. در

طرف یمین مجسمه دو حوض دیده میشود که از کج و سنک ساخته شده و بیکدیگر مربوط و متصل است. ظاهراً این دو حوض با یک حوض بزرگ دیگر که در وسط غار ساخته شده و میتوان گفت منبع این دو بوده اتصال داشته اند و آبهای طبیعی که در دل غار فراوان و از سقف و سطح جاری است در آنجا جمع شده و سپس باین دو حوض میآید ولی فعلاً هر سه خشک و مملو از پاره های سنک است.

ضلعین داخل غار را تراشیده و مسطح نموده اند چنانکه گویا میخواسته اند در روی آن نقش یا کتیبه رسم نمایند ولی این عمل از قوه بفعل نیامده است فقط در یک گوشه آن آقای سخان بابا خان حاکم کازرون سنکتراشی مخصوص برده و این شعر را حک نموده اند.

« وجود خلاق بدل میکنند ورنه زمین

همان عمارت کیخسرو است و ملک قباد...! »



منظره درون غار که با روشنائی نیمرنگ برنگ شفق امعاء و احشاء آن کوه بلند را جلوه گرمی ساخت نظر کنجکاری ما را بخود جلب نمود تفحص کنان پیش رفتیم. در مسافت بیست و نهم از مدخل غار وارد قبه بسیار بزرگ و با شکوهی شدیم که هیمنه و عظمت آن دلهای تماشایان را غریق رعب و هراس مینمود. گودالی عمیق که بر فراز آن گنبدی بس مرتفع برافراشته در برابر نظر نمودار گردید. ارتفاع آنرا بنظر سی ذرع و محیط دایره آن را قریب یکصد و پنجاه ذرع تخمین نمودم از هر طرف آن قبه سه شعبه بزرگ امتداد مییافت که ما هر سه را یکی بعد از دیگری تماشامویدیم. دو شعبه در یمین و یسار چندان عمقی ندارد و پس از چند ذرع خاتمه مییابد لیکن شعبه سوم یا وسطی که در اول آن

حوض فوق‌الذکر را ساخته اند امتداد زیادی دارد. ورود در آن بدون چراغ محال است و تا سرحد امکان پیش رفتیم در هر گوشه و کنار آن دهلیزها و حجره‌ها دست طبیعت بنا کرده و همه جا ستونهای قشنگ از رسوب‌های عجز Stalactite از سقف بسطح و از سطح بسقف باشکال بدیع و هندسه عجیب بر پا و آویزان است دو ساعت تمام در حجرات و زوایای آن گردش نموده و چون از دیدار آن اعجوبه عالم طبیعت سیر گشتیم بمدخل غار مراجعت کردیم .

درکنار رودخانه در سایه درختان بید و اشجار خودروی قشنگ برای رفع خستگی آرامگاهی تهیه شده بود دوستان از کازرون ناهار لذیذی تهیه نموده و در آن جایگاه مصفا منتظر ما بودند مقارن ظهر در آنجا فرود آمده سورت‌گرم‌ها را به چند مرتبه آب تنی در رودخانه رفع کرده و پس از صرف غذا و استراحت کامل این چند سطر را یادداشت نموده پس از مراجعت بشیراز در ضمن راپرت مفصلی تقدیم وزارت معارف نمودم - :

حمل و ثقل این مجسمه با عظمت و حجمی که دارد در آن غار صعب‌الوصول از محالات است و حتی تصور آنرا هم نباید نمود تنها کاری که فعلاً انجام پذیر است آن است که اولاً از لحاظ تعظیم و تکریم يك پادشاه بزرگ ایرانی که اعمال او زینت صفحه تاریخ این مملکت است مجسمه او را باین حالت سرنگونی و فجع نگذارند لاقلاً بوسایل ممکنه آن را از گودال در آورده و بر فراز سنگی که در اصل محل و مقر ان بوده بگذارند یا بان تکیه دهند . و ثانیاً راه غار را نیز صاف نموده قابل عبور و مرور نمایند که هرکس بتواند با کمال سهولت

بان غار عجیب رفته و از عجایب صنعت و غرائب طبیعت عبرت بگیرد
و مخصوصاً اهل علم و محصلین فن تاریخ از تماشای آن تکمیل معلومات
نمایند. « علی اصغر حکمت



دبیری

دبیری رساند جوانرا به تخت . شود نا سزا زو سزاوار بخت !
دبیری است - از پیشه‌ها، ارجمند ! وز او مرد افکنده گردد بلند
بلاغت، چو با خط فراز آیدش ؛ بان‌دیشه معنی بیافزایدش .
ز لفظ آن گریند که کوتاه تر ! بخط ؛ آن نماید که دلخواه تر !
خردمند ، باید که باشد دبیر - همان برد بار ، و سخن یادگیر ،
شکیبا ، و بادانش ، و راستگوی ، وفادار ، و پاکیزه ، و تازه روی .

فردوسی (از منتخبات آقای باسی)

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی